

آژانس روبی برای مرغ‌های محترم



■ نویسنده: احمد اکبریور
■ ناشر: طوطی

روبی راننده آژانس است و به‌جز سگ همه را سوار می‌کند. او هر وقت مرغ و خروس و جوجه‌ها را می‌بیند، آب از لب و لوجه‌اش سرازیر می‌شود. آنها هیچ‌وقت سوار ماشین او نمی‌شوند، او بی‌کار نمی‌نشیند و نقشه‌های خطرناک می‌کشد. سگ هم که با روباه دشمنی دارد، یک نقشه خطرناک برای او می‌کشد. کدام‌شان موفق می‌شوند؟ این داستان چند پایان دارد.

مجیدو بارسا و تیم ملی دارآباد



■ نویسنده: مجتبا شول افشارزاده
■ ناشر: هویا

برای بچه‌هایی که عاشق فوتبالند، چسب بهتر از خواندن یک فوتبالی باحال: تا حالا توی زمین خاکی فوتبال بازی کرده‌ای؟ فکر می‌کنی باحال باشی یا کلا ضدحال؟ تو را نمی‌دانم، اما مجید و دوستانش عاشق فوتبال در زمین خاکی روستایشان هستند؛ با اینکه رویای بازی در زمین چمن را دارند، اما همین زمین خاکی هم برایشان غنیمت است. به مجید که طرفدار دوآتشفه تیم بارسلوناست، می‌گویند «مجیدو بارسا». البته در روستای دارآباد، هر یک از هم‌بازی‌های مجید هم برای خودش لقبی دارد.

بابابزرگ سبیل موکتی



■ نویسنده: علی اصغر سیدآبادی
■ ناشر: افق

علی اصغر سیدآبادی از نویسندگان برجسته ادبیات کودک و نوجوان است. ماجرای «بابابزرگ سبیل موکتی» از این قرار است: سبیل بابابزرگ از اولش بزرگ بود. اما از وقتی خبرنگاران تلویزیون و روزنامه‌ها از سبیلش گزارش تهیه کرده‌اند، سبیل با سرعت زیادی رشد می‌کند. با این سبیل غول‌پیکر، زندگی بابابزرگ به قدری سخت شده که او دیگر نمی‌تواند راحت توی خیابان راه برود. نمی‌تواند راحت وارد خانه شود و حتی بخوابد. راهی جز کوتاه کردن سبیل نیست.

خورش بادمجان و کبابشان بلند بوده و از مخلفات و تنقلات چیزی کم نمی‌آورده‌اند. می‌خواهم بگویم که تفاوت و چه بسا تعارض پایگاه و خاستگاه اجتماعی شخصیت‌های داستان هم - زیرپوستی و آشکار - که در همین خوراک و پوشاک و رفتار و اطوار آدم‌های داستان تعیین می‌یابد، از عامل مهم ایجاد کشش و درگیری و متعاقبش درگیر کردن خواننده داستان با آن است تا او در این تکاپو جایگاه خود را در جامعه بشناسد و تکلیفش را با آن بداند. این از اهم وظایف داستان و رمان خصوصا با مضمون اجتماعی است.

تنزه طلبی‌های رسمی و مرسوم در رمان نوجوان هم از عامل دیگر فرار خواننده از آن یا دست‌کم بی‌رغبتی به آن است. ماجرای یا گفتنی است یا اگر پوشیدنی است، به قول یعقوب لیث «چرا باید گفت». حتی بگیریم که تمهید نویسنده برای توجیه حضور جنس مخالف در داستانی دخترانه و انگیزه چت کردنش با قهرمان داستان هوشمندانه باشد و همان «حدیث حاضر غائب» (به قول حافظ) و مجازی هم گاهی فقط صدای زنگش از موبایل دختر بلند شود یا حروف تایپینگش دیده شود و اشاره‌های نشان‌دار عشق در آن خیلی ریز و پنهان باشد؛ تا آنجا که تازه آخر ماجرا بفهمیم که پسرک سهراب... نه دیگر نمی‌گویم که لو نرود. فقط می‌پرسم که این غافل‌گیرکننده‌ترین صحنه داستان نمی‌توانست آیا در اتفاق داستانی و دلکش و تکان‌دهنده و به‌خاطرمانده دیده و شنیده شود، نه فقط خواننده شود مثل خبری در روزنامه، همان قدر سطحی و زودگذر... جوابش را خودم می‌دهم... نه نمی‌توانست... چون پای دختر و پسری در میان است و باز دوری و دوستی آن هم با رعایت هزار نکته باریک‌تر از مو...

با همه این حرف‌ها، «ماکارونی با سس مشاعره» حتما جای خالی‌اش احساس می‌شد و چه خوب که نوشته و چاپ شد. فقط کاش پیش از چاپ خودش هم به تاسی از قهرمان پیروزش در میدان رژیم لاغری، کمی از ورزش می‌کاست...

«می‌گفت یک جایی خواننده است که ریشه پر خوری در ژن بشر و مربوط به دوره ما قبل کشاورزی است. آن‌وقت‌ها انسان چند روز گرسنه بوده و وقتی می‌رفته شکار یا مثلا به درختان میوه می‌رسیده می‌نشسته و با تمام ظرفیتش به اندازه چند روز غذا می‌خورده. این است که هنوز هم که هنوز است وقتی در مقابل حجمی از خوراکی قرار می‌گیرد، به‌سختی در برابر آن ژن‌های قدیمی مقاومت می‌کند. و من فکر می‌کردم درست یا نادرست، این بخش از ژن من رفته توی وجود دایی‌زاده دوم و همین است که گاهی فیلش یاد هندوستان می‌کند و می‌زند به سرش و می‌آید سراغم که با هم برویم شکار!

رفتم سراغ موبایل. ستاره آفلاین بود اما سهراب نه. بوی نم باران آمد. پنجره را باز کردم. سردی آخر آبان رفت زیر پوستم. دستم را گرفتم بیرون. چند قطره باران ریخت روی انگشت‌هایم. باد پرده را بلند کرد. همراه با رضا صادقی خواندم:

دوباره روبه‌راهم من دوباره حال من خوبه
دوباره نبض من داره با ریتم عشق می‌کوبه
نفس که می‌کشم انگار خدا توی نفس‌هامه
دارم حس می‌کنم بارون به‌جای خوب تو
رگ‌هامه
خدا رو شکر که تو هستی
خدا رو شکر که اینجایی
دوباره روبه‌راهم من...



«ماکارونی با سس مشاعره» رمان دخترانه‌ای است که نمی‌توان در آن پسران را به سادگی جایگزین دختران کرد؛ بی‌آنکه سیخ و کبابی بسوزد و بر دامش گردی بنشیند. زهره مسکنی از فعالان حوزه ادبیات کودک، خبرنگار و روزنامه‌نگار است. کلمات در خبر قرار دادی کنار هم می‌نشینند و وظیفه‌شان انتقال اطلاعاتی است که با هر گزی و کزتابی زیر سوال می‌روند و صدای اعتراضی را بلند می‌کنند

است و چه می‌کند، اما به سرعت تمرکز خود را باز می‌یابد... در آن، کم نیستند لحظات درخشانی که تنها نویسنده‌ای توانمند و کاربلد که جایگاه خود را به خوبی می‌شناسد قادر به خلق آنها است:

«پنجره را باز کردم. چشم‌هایم را بستم و گوش دادم به تمام صداهایی که می‌شنیدم. صدای برگ‌هایی که باد کم‌جان آخر زمستان بین‌شان می‌وزید و آخرین آوازهای دم‌غروب گنجشک‌ها...» اما حال که از هنرش گفتیم، به چند شتاب‌زدگی هم کوتاه اشاره کنیم.

داستان و رمان نوجوان از دو عنصر طنز و تخیل اگر خالی باشد روی پا نمی‌ماند و زمین می‌خورد. قالب داستان و خصوصا رمان مجال تخیل و تأمل است و تخیل بر هودج طنز در جان و روح خواننده سفر می‌کند و کمیت هر یک هر جا بلندگردد، آن یکی هم لنگ می‌زند... «ماکارونی با سس مشاعره» از لحظه‌های طنز هر چند خالی نیست، اما همان چند عنصر تخیل هم در آن کم‌رنگ است. عروسک مژگان می‌توانست از شخصیت اصلی داستان باشد و تخیل خوراک جغد که از لحظه ناب داستان است می‌توانست در جای جای داستان بترآورد و عطر شیرین بپراکند. کمترین ثمره‌اش آن بود که از ملال تکرار رفت‌وآمدها و دیر ماندن‌ها و دور خود چرخیدن‌ها و گفت‌وگفت‌ها بکاهد و در چنبر زیاده‌گویی‌های معمول داستان و رمان نیفتد و آفت ریشه‌سوز روزمرگی و روزنامه‌نگاری را با خلق صحنه‌های خیال‌انگیز بتاراند. همچنان که از این پنجره هوایی تازه وارد داستان می‌کند:

«خواندن قصه بعضی آدم‌ها مثل قصه دخترک کبریت‌فروش خواننده را خسته و غمگین می‌کند. ولی بعضی آدم‌ها قصه‌هایشان همیشه خنده‌دار است. بعضی‌ها جلد کتابشان داد می‌زند که مثل اسکارلت اوهارا شخصیت قصه‌های عاشقانه‌اند. بعضی‌ها هم خیلی شق‌ورق و خشک‌اند. مثل این کتاب‌های آموزشی که به زور فقط می‌خواهند توی چشم‌هایت نگاه کنند و بگویند نباید این کار را بکنی. چون کار خیلی بدی است و تو همان موقع می‌روی همان کار را می‌کنی تا دلت خنک شود.»

دیگر آنکه به رغم اشاره پیشین حرفه خبرنگاری و کار روزنامه، که می‌تواند از نقاط و حتی خطوط قوت یک داستان‌نویس باشد، اما این مهم است که او چگونه به آن نگاه کند و از ظرفیت‌هایش به سود داستان بهره‌برداری کند. ارجاع به برخی وقایع فرهنگی و هنری (و کاش سیاسی و اجتماعی هم بود) از همین شمار است که آثارش در تاریخ رمان از دوران کلاسیک‌ها تا امروز کم نبوده تا اثری زنده‌تر و واقع‌نما‌تر و ملموس‌تر جلوه کند. این جلوه‌گری اما در «ماکارونی با سس مشاعره» به‌رغم حضور چهره‌هایی نظیر رضا صادقی و گلاره عباسی بر سن داستان و پخش فیلم‌هایی مثل «جهان با من برقص» از پرده‌اش از همین قماش‌اند، اما چون در سیر داستان اثرگذار نیستند جز در حد عبارت و جمله معترضه‌ای در پراختن کار نمی‌کنند. نه تخیلی به بار می‌آورند، نه طنزی به کار... در بهترین حالت داستان را تاریخ‌مند می‌کنند، به این معنی که خواننده بداند مثلا این داستان زمان اکران «جهان با من برقص» اتفاق افتاده و کمی پس‌وپیش خود حساب کند که در آن دوران جهان اگر با تهیه‌کننده و کارگردان آن می‌رقصیده، از مردم عادی که مثل آنها دلشان به فروش فیلم خوش نبوده، سهل است که خیلی‌شان سر بی‌شام هم زمین می‌گذاشتند، با احم روی می‌گردانده و بسیار اندک بوده‌اند و اندک‌تر شده‌اند خانواده‌هایی از قبیل خانواده منیژه و ستی که همیشه بوی مرغ و جوجه و چلو و